

زنده باد نقد

سیدمصطفی تاجزاده

ویژه نامه اعتماد، ش ۱۳۱۷، ۸۵/۱۱/۵

چکیده: نویسنده در این مقاله ابتدا اهمیت نقد و نقادی را تبیین و سپس به لزوم نقد دوره اصلاحات تأکید ورزیده است. وی یکی از علل اصلی شکست اصلاح‌طلبان را، کارشکنی اقتدارگرایان می‌داند و از این نکته هم غافل نیست که عملکرد و رفتار خود اصلاح‌طلبان هم باید نقد و بررسی شود. ایشان پنج رکن را برای نقد اصلاحات بیان می‌کند و در خاتمه مصادیق عینی مواردی که باید نقد و بررسی شود در قالب یازده مورد بیان می‌کند. در پایان نویسنده اعتقاد دارد که اصلاح‌طلبان باید با نقد بی‌رحمانه اما درونی، خود را اصلاح کنند تا با آمادگی و انسجام هر چه بیشتر در میدان رقابت‌ها حاضر شوند.

رمز ثبات سیاسی و تداوم نظام دموکراتیک، قدرت «خود اصلاحی» ناشی از آزادی نقد و رواج فرهنگ نقادی در آن است. در چنین عصری، شرط لازم اصلاح‌پذیری و ثبات هر سیستم سیاسی نقد آزاد، عمومی و علنی حاکمیت و شرط کافی استمرار نظم چرخش مسالمت‌آمیز قدرت است. عمومی بودن نقد به آن دلیل لازم است که هیچ فرد یا حزبی، هر قدر مردمی، به تنهایی قادر نیست به اندازه همه شهروندان از نقاط ضعف و قدرت عملکرد حکومت و ابعاد و تبعات حوادث و روند امور در جامعه و جهان آگاهی یابد. محدود و کانالیزه کردن انتقادات، موجب نادیده گرفتن بخش قابل توجهی از تغییرات وسیع در همه زمینه‌ها و نیز غفلت دولتمردان از واقعیات اجتماعی و مطالبات شهروندان می‌شود. انتقاد، هر قدر علمی، همه‌جانبه و منصفانه، مادام که پشتوانه اجتماعی و سیاسی پیدا نکند، فاقد آن توان است که رهبران سیاسی را که به علت عقاید، منافع و خودخواهی‌های خود، یا ترکیبی از

آنها، عملکرد خود را عالی یا دست‌کم مثبت ارزیابی می‌کنند به پذیرش انتقادات، اصلاح سیاست‌ها و عملکردها و سهم کردن دیگران در قدرت مجبور کند. اگر در دوران پیشامدرن توصیه‌های دینی و اخلاقی به سلطان حرف اول را می‌زد، راهی جز این وجود نداشت؛ ولی به موازات رشد شهرنشینی، افزایش سطح سواد و آگاهی عمومی، گسترش ارتباط و پیشرفت رسانه‌های گروهی، تدوین قوانین اساسی، تفکیک قوا، انتخابات آزاد، پیدایش نهادهای مدنی و نقش روبه‌رشد آنها در امور اجتماعی و سیاسی و... انتقادهای پنهان و درگوشی خریدار چندانی ندارد؛ زیرا که فاقد کارآمدی لازم است.

علاوه بر انتقاد، مشارکت شهروندان در عرصه تعیین سرنوشت و سهم شدن آنان در قدرت نیز از متصلب و فاسد شدن ارکان حکومت جلوگیری می‌کند و تنها راه تضمین شده جلوگیری از انقلاب و آنارشیزم به شمار می‌رود. منتقدان اصلاحات گوناگونند و از طرفداران دموکراسی تا استبدادطلبان و فاشیست‌ها را شامل می‌شوند. نقد در مجموع مثبت و به سود جامعه است و اصلاح‌طلبان باید نقد شوند تا نقاط ضعف و قوت آنها روشن گردد. یک راهبرد را می‌توان از مناظر مختلف نقد کرد. اول نقد از منظر انسجام درونی و منطقی به این معنا که آیا مبانی، تجویزها و سازوکار تشکیلاتی یک راهبرد با یکدیگر سازگار است و در آنها تناقض دیده نمی‌شود. دوم نقد از چشم‌انداز بیرونی و عملی و این که آیا یک راهبرد خاص مبتنی بر واقعیات جاری و با توجه به فرصت‌ها و تهدیدها و نیز امکانات و موانع و مشکلات ملی و بین‌المللی طراحی شده است. روشن است یک راهبرد برای موفق شدن باید توان بسیج تعداد بیشتری از پیروان خود را داشته باشد، به انسجام رقیب کمک نکند، یا دست‌کم خود انسجام بیشتری نسبت به رقیب و طرفدارانش ایجاد کند. کامیابی یک راهبرد دموکراتیک نیز در گرو آن است که علاوه بر شرایط فوق، قادر باشد فرهنگ گفت‌وگو را رواج دهد، اعتماد به نفس و قدرت تحمل یکدیگر را بالا برد، نهادهای مدنی را ایجاد یا تقویت کند و در نهایت به پاسخ‌گویی قدرت و ارکانش منجر شود. علمی و اخلاقی بودن نقد ایجاب می‌کند هر منتقد با انسجام منطقی و به دور از استاندارد دوگانه و تعارض در گفتار به نقد اصلاحات یا هر موضوع یا دوره دیگری بپردازد. عدم رعایت این مسأله از ارزش نقد خواهد کاست. همچنین اگر بپذیریم تدوین راهبرد صحیح بدون فهم انتقادی گذشته ممکن نیست، نباید نقد را فقط درباره هشت سال اصلاحات و آن هم صرفاً در مورد خاتمی و اصلاح‌طلبان

جایز و بلکه لازم دانست، اما حاضر نشد به بررسی علل ناکامی جنبش مشروطه و نهضت ملی شدن صنعت نفت بپردازد. نقد اخلاقی آن است که عملکرد دیگر بازیگران در عصر اصلاحات از جمله عبورکنندگان از خاتمی نیز ارزیابی شود.

هدف از نقد اصلاحات و اصلاح طلبان بیش و پیش از هر چیز باید پیدا کردن نقاط ضعف و قوتی باشد که اگر زمانی دموکراسی خواهان به قدرت برسند، بدانند چه باید انجام دهند که به هر علت و دلیل در عصر اصلاحات انجام ندادند و از چه تصمیمات، گفتار و رفتاری باید بپرهیزند که در دوره هشت ساله انجام شد. ما همچنان که در زمان حضور در حاکمیت شعار «زنده باد مخالف» را سر دادیم در این دوره نیز باید شعار «زنده باد نقد و انتقاد» را سر دهیم. باز بودن فضای نقد، موجب می شود حرفی باقی نماند که زده نشود یا به اصلاح طلبان مصونیت بخشد و آنان را از فهم موانع، کارشکنی ها، خطاها، قصورها و تقصیرهای احتمالی خود، به علت سوء استفاده دیگران محروم کند. چنانچه دموکراسی را یگانه راه تأمین حقوق و کرامت شهروندان و بهبود زندگی آنان و نیز حفظ استقلال و یکپارچگی سرزمین و پیشرفت علمی و فنی و اقتصادی و در یک کلام سربلندی ایران و ایرانی بدانیم؛ لازم است به تحلیل هایی که از منظر «توسعه دموکراتیک» اصلاحات یا اصلاح طلبان را نقد می کنند، اهمیت بیشتری بدهیم. تأکید می کنم نقد حتی از موضع اقتدارگرا، انحصار طلبانه و برانداز علیه اصلاحات، چه از منظر انصار حزب الله صورت گیرد و چه از نگاه «مجاهدین خلق» قابل استماع و تأمل است.

بسیاری از اصلاح طلبان کمتر به نقد عملکرد خود در سطح عمومی می پردازند، چرا که هدف نقد را فهم و تصحیح اشتباهات احتمالی و به روز کردن راهبردها، تاکتیک ها و تشکیلات می دانند. به زعم این نگاه می توان و باید با نقد موضوعی مسائل، بدون آن که فرافکنی یا خودزنی کرده فرد یا گروهی را در درون جبهه بزرگ اصلاح طلبان متهم کنیم، به بررسی علنی ضعف ها و قوت ها بپردازیم تا به انباشت دانش و تجربه کمک کرده باشیم. چنانچه اصلاح طلبان در انتخابات ریاست جمهوری اخیر پیروز نیز می شدند، باید عملکرد خود را آزاد و علنی نقد می کردند؛ زیرا که پیروزی در انتخابات نشانه درست بودن همه عملکردها نیست، همچنان که ناکامی در انتخابات لزوماً ناشی از اشتباه بودن گفتمان و راهبرد اصلاحات نیست. به نظر من امروز می توان در پرتو مبارزات و تلاش های یک قرن زن و مرد

ایرانی و نیز در سایه تجربیات عصر اصلاحات، همه چهره‌ها و حتی نهضت‌های مردمی را نقد کرد تا علل و عوامل برآمدن و نیز پایان تراژیک جنبش‌ها و نیز سرنوشت بسیاری از رهبران و فعالان اصلاح طلب مکشوف همگان شود. در پرتو چنین نقدی می‌توان امید بست که ایرانیان سرانجام از دور باطل سابق‌الذکر خارج و از حاکمیت قانون، پاسخ‌گو شدن حکومت جامعه مدنی فربه و پیشرفت فردی و جمعی بهره‌مند شد. نقد عملکرد هر فرد، حزب و دولتی، اگر چه به یک اعتبار معرفت درجه دوم است، خود یک عمل سیاسی به شمار می‌رود که برای تأثیرگذاری در قلمرو تصمیم‌سازی یا تصمیم‌گیری در حال و آینده مطرح می‌شود. بنابراین خود باید بر اساس همان ملاک‌هایی نقد شود که سیاست‌ورزان و راهبردهای آنان ارزیابی می‌شوند. به این ترتیب زمان، مکان و شرایط ملی و بین‌المللی نقد، موضوع، چگونگی طرح مسأله، جایگاه ناقد و... می‌تواند در برخی مواقع باید مورد توجه اصلاح طلبان واقع شوند. عنایت به این‌که از این باب ضروری است که در نظام بسته، که معمولاً مقاصد اشخاص و حتی احزاب و دولت‌ها آشکار بیان نمی‌شود و گفتار و بعضاً رفتار هر فرد و گروهی اسم مستعار یک هدف پنهان است، فهم موضع و هدف واقعی ناقد، برای چگونگی تعامل با وی و نقد او لازم است. در چگونگی تعامل علنی با نقد هم باید به «ما قال» توجه شود و هم باید به «من قال» و موضع ناقد و شرایط اجتماعی و سیاسی نیز توجه شود. همچنان‌که گفته شد هیچ نقدی بدون هدف مطرح نمی‌شود. همان‌گونه که هیچ عمل سیاسی بدون منظور انجام نمی‌شود و هیچ شهروندی بدون دلیل خاص، با انگیزه الهی یا نفسانی، به نقد دیگران نمی‌پردازد. ولی با توجه به این‌که بسیاری از مادر مواجهه با نقد نقاط ضعف نقاد را پررنگ و نقش ناقد و همفکرانش را در شکل‌گیری آنچه منفی به شمار می‌آورند، در ذهن برجسته می‌کنیم، ناخودآگاه از نقد طفره می‌رویم. باید با این بیماری فراگیر مقابله کرد، همچنان‌که هرگز نباید در دام اقتدارگرها افتاد که چون طرفدار آزادی و نقد هستیم، ضعف‌ها و خطاهای خود را فریاد کنیم و به خود زنی افیم. دقت کنیم که تفاوت دو گرایش و دو جناح در این نیست که اصلاح طلبان به علت اعتقاد به دموکراسی، لازم است در هر شرایطی اختلافات درونی یا ضعف‌های خود را فریاد کنند، ولی اقتدارگراها چون به دموکراسی معتقد نیستند، معاف از خود انتقادی یا دیگر انتقادی هستند. اختلاف در این است که سیاست‌ورز دموکرات نقد هر فرد و گروه، از جمله خود و حکومت، را حق هر شهروند

می‌داند و از گسترش فضای نقد حمایت می‌کند، اما اقتدارگرا اجازه انتقاد به احدی نمی‌دهد و در عین حال خود را محق می‌داند که با نقض حقوق منتقدان خود و اعمال روش‌های غیراخلاقی به اهداف خود دست یابد.

نقد مفید و ضرور آن است که به فهم همه جانبه گذشته برای فعالیت مؤثرتر در آینده ختم شود. توجیه انفعالی و بی‌عملی به تئوری پردازی یا نقد نیاز ندارد. هر شهروند هر لحظه می‌تواند حیات سیاسی را ترک کند و به زندگی شخصی خود بپردازد.

با توجه به توضیحات فوق، شاید بتوان منتقدان کنونی اصلاحات را به شرح زیر گروه‌بندی کرد: الف) جمعی با نگاهی منفی و مایوسانه مبنی بر این‌که هیچ کار مهمی به سود میهن و مردم در ایران شدنی نیست، لذا تلاش اصلاح‌طلبان را بی‌فایده می‌خوانند؛ ب) گروهی به منظور جلب توجه کانون قدرت و سهمین شدن در حکومت، خاتمی و همکارانش را مورد شدیدترین انتقادات قرار می‌دهند؛ پ) دسته‌ای از منظر عدم تحقق وعده‌های اصلاح‌طلبان انتقاد می‌کنند؛ ت) عده‌ای به منظور توجیه عملکرد خود که در جهت به قدرت رسیدن اقتدارگراها نقش ایفا کردند، می‌کوشند با اتخاذ راهبرد فرار به جلو، اصلاح‌طلبان را در موضع تدافعی قرار دهند تا خود نقد نشوند.

چنانچه در نقد اصلاحات پنج رکن مورد ارزیابی قرار گیرد، درک ما واقع‌بینانه‌تر و برای آینده توشه بهتری فراهم خواهد شد.

اول: توطنه‌ها، کارشکنی‌ها و مانع‌تراشی‌های مخالفان.

دوم: رفتار دموکراسی خواهان حداکثرگرا که با روحیه «زد و زور» و با عملکرد تمامیت خواه نگرانی مخالفان دموکراسی و نیز درصد قابل توجهی از شهروندان را افزایش می‌دهند. سوم: فضا و روند امور در سطح بین‌المللی.

چهارم: حوادث پیش‌بینی نشده و تأثیرات احتمالی آنها بر فراز و فرود نهضت و وضعیت تحول خواهان.

پنجم: ضعف‌ها و خطاها و فرصت‌سوزی‌های اصلاح‌طلبان.

اگر رهبران یک نظام سیاسی نیمه دموکراتیک، رسالت خود را نابودی حرکت اصلاحی بدانند و در آن جهت بکوشند، اصلاحات تا حدود زیادی ممتنع می‌شود. حال آن‌که در انقلاب چنین نیست؛ یعنی هر قدر رژیم به سمت انسداد بیشتر و محدود و سرکوب کردن

بیشتر انقلابیون پیش برود، زمینه برای پیروزی مخالفان و سقوط رژیم سیاسی آماده‌تر می‌شود. به همین علت آغاز انقلاب لحظه‌ای است که اصلاحات ممتنع می‌شود و به بن‌بست می‌رسد. عکس مسأله نیز صادق است. اصلاحات موفق منتفی‌کننده انقلاب است، زیرا انتخاب اول شهروندان هرگز انقلاب نبوده همچنان که جراحی، گزینه نخست هیچ فردی در برابر بیماری نیست. انقلاب در قیاس با اصلاحات، چشم‌انداز روشنی با هزینه اندک ترسیم نمی‌کند، تنها هنگامی که مردم با روش‌های قانونی، مسالمت‌آمیز و تدریجی نتوانند به خواست‌های خود دست یابند، ممکن است شیوه‌های غیرقانونی، خشن و فوری یعنی انقلاب را انتخاب کنند.

به نظر من روش مفید و بلکه ضروری نقد اصلاحات، با هدف افزایش و انباشت تجربیات گران‌قدر هشت ساله، اعم از تلخ یا شیرین، آن است که منتقدان محترم موضوعات زیرا را مورد ارزیابی دقیق قرار دهند.

۱. آیا اصلاحات در ایران با توجه به ساخت حقوقی (قانون اساسی) و حقیقی (قدرت واقعاً موجود) ممکن است؟ اگر هست، چرا و اگر نیست ضمن برشمردن دلایل راهبرد آلترناتیو آن چیست؟

۲. آیا می‌توان بدون تأکید هم‌زمان بر دو دسته حقوق مدنی و حقوق سیاسی و فرهنگی شهروندان به توسعه فنی، علمی، اقتصادی دست یافت؟

۳. آیا اصلاحات بدون حضور اصلاح‌طلبان در قدرت ممکن است؟

۴. نقد شعارهای اصلی اصلاح‌طلبان مثل: ایران برای همه ایرانیان و....

۵. بررسی دقیق حاکمیت اصلاح‌طلبان اعم از دولت، مجلس، شوراها.

۶. دستاوردهای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و بین‌المللی اصلاحات به همراه نقد راهبردهای کوتاه مدت.

۷. ارزیابی حرکت‌ها و جنبش‌های اجتماعی.

۸. بررسی وضعیت نهادهای مدنی در دوره اصلاحات.

۹. نقد عملکرد اپوزیسیون قانونی در عصر اصلاحات.

۱۰. بررسی عملکرد دولت‌های جهانی.

۱۱. نقد عملکرد اپوزیسیون برانداز در خارج از کشور.

● اشاره

مقاله «زنده باد نقد» که توسط آقای تاج زاده پیرامون نقد و ترویج فرهنگ نقد نوشته شده از این نگاه که دوره اصلاحات را مورد نقد و ارزیابی قرار داده و به آسیب‌شناسی آن اشاره داشته درخور توجه است، اما مطالبی در مقاله آمده که تذکر آنها خالی از فایده نیست:

۱. اولین اشکال این مقاله تلقی خاص نویسنده از پروسه «اصلاحات» است. وی با یک تعریف خاص و درون حزبی اصلاحات را معنا می‌کند و هر جریان و گروهی که مخالف این جریان باشد، مخالف اصلاحات معرفی می‌شود و حال آن‌که اصلاح و اصلاح‌طلبی وسیع‌تر از آن است که به مصادره یک حزب خاص درآید و اصولاً اصل جریان انقلاب اسلامی، اصلاح‌طلبی و احیای ارزش‌ها بوده است و به تعبیر مقام معظم رهبری اصلاح‌طلبی و اصول‌گرایی نمی‌تواند تابلوی یک جناح و گروه خاص قرار گیرد و این جریان‌ها فراتر از تعلقات حزبی است.

۲. نویسنده مدعی است «چنانچه اصلاح‌طلبان در انتخابات ریاست جمهوری اخیر نیز پیروز می‌شدند، باید عملکرد خود را آزاد و علنی نقد می‌کردند» اما گذشته اصلاح‌طلبان مؤید این مدعی نیست. بزرگترین ضربه اصلاح‌طلبان از غرور کاذبی بود که از پیروزی در چند انتخابات پیاپی گریبان‌گیر آنان شد. لذا آنان تا زمانی که در قدرت بودند هیچ‌گاه به فکر نقد عملکرد خود نبودند و اگر شکست‌های انتخاباتی بر آنان تحمیل نمی‌شد، به نقد رفتار خود روی نمی‌آوردند. و نکته‌ای که وی در ادامه می‌گوید «پیروزی در انتخابات نشانه درست بودن همه عملکردها نیست» مربوط به بعد از شکست است، چه این‌که اصلاح‌طلبان در دوران حکومت خود مهم‌ترین دلیل موفقیت خود را پیروزی در انتخابات می‌دانستند و عمده دلیل ناموفق بودن جناح رقیب را شکست در انتخابات عنوان می‌کردند و «دوم خرداد» چماقی شده بود که بر سر هر مخالفی فرود می‌آمد.

۳. از جمله ادعاهای ناصواب و بدون شاهد نویسنده این است که اصلاح‌طلبان طرفدار آزادی، نقد، دموکراسی هستند و جناح رقیب افراد فاشیست، دیکتاتور و مخالف نقد می‌باشند که سعی می‌کنند با اعمال غیراخلاقی به اهداف خود دست یابند. سؤال اساسی این است که جریان اصلاح‌طلب در یک فرآیند دموکراتیک به قدرت رسید و اگر جریان رقیب مخالف دموکراسی بودند، منطقی نبود که بتوانند فضای سالم رقابتی و دموکراتیک را بر به قدرت رسیدن آقای خاتمی سروسامان بدهند و نباید واقعیت را انکار نمود که در طول عمر دولت نهم بی‌پرده‌ترین و صریح‌ترین نقدها از تریبون‌ها و رسانه‌های مختلف نسبت به این دولت انجام شده است.

۴. ایشان می‌گوید: «عملکرد اپوزیسیون قانونی در عصر اصلاحات باید نقد شود» در

این عبارت تناقض آشکار وجود دارد، اصولاً در ادبیات سیاسی «اپوزیسیون» به کسانی اطلاق می‌شود که خواهان نابودی حاکمیت هستند و حکومت را از ریشه قبول ندارند و اعتقادی هم به اصلاح شدن آن ندارند؛ لذا صفت قانونی را نمی‌توان بر اپوزیسیون حمل کرد. بنابراین کسانی که در چارچوب قانون اساسی و در حاکمیت یک حکومت قدرت را به دست می‌گیرند. نمی‌توانند اپوزیسیون باشند. مجلس و دولت که خود نماد حاکمیت یک حکومت است چطور می‌تواند اپوزیسیون محسوب شود، لذا اصلاح‌طلبانی که خود در جریان حاکمیت قرار داشتند و خود را «اپوزیسیون قانونی» می‌خوانند از این نکته غفلت کرده بودند.

